

مقایسه تطبیقی ماهیت و ارکان قذف از منظر فقه امامیه و قانون مجازات دو کشور ایران و مصر

چکیده

قذف از جمله جرایم حدّی است که پس از انقلاب اسلامی، وارد قوانین جزائی ایران شده است و در لغت، بیشتر به معنای «انداختن» بوده و در اصطلاح، عبارت است از نسبت دادن زنا یا لواط به دیگری از طریق گفتار یا نوشتار. حدّ قذف در حق کسی که زنا به او نسبت داده شده، ثابت می‌شود؛ بنابراین، در مواردی که شخصی شکایت قذف را مطرح می‌کند، باید صحت نسبت دادن قذف به شاکی بررسی گردد و در نتیجه، دقت در مصادیق قذف و تبیین حدود و ثغور آن، اهمیت می‌یابد. با توجه به اینکه محدوده جرایم حدّی را شارع، معین می‌نماید، منشأ مقررات مربوط به آن را نیز باید در فقه جستجو کرد. قوانین جزائی ایران پس از انقلاب اسلامی منطبق با فقه امامیه شکل گرفته است؛ اما در قانون مجازات کشور مصر، مجازات حدّی وجود ندارد و معنایی که این قانون از قذف در نظر می‌گیرد، با اندکی تفاوت، مشابه معنای افترا در قوانین جزائی ایران است.

پژوهش حاضر در سه بخش تنظیم شده است: در بخش اول، به ماهیت، ارکان و شرایط قذف از منظر فقه امامیه و قانون مجازات ایران می‌پردازد؛ در بخش دوم، مجازات قذف از منظر فقه امامیه و قانون مجازات ایران را بررسی کرده و در بخش سوم، موضوعات فوق را از منظر قانون مجازات کشور مصر، بحث می‌نماید.

کلیدواژگان: قذف، حد قذف، ارکان قذف، نسبت زنا، نسبت لواط، قوانین مصر، فقه امامیه.

* فارغ التحصیل مدرسه عالی قضاوت، کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی و طلبه سطح سه حوزه علمیه قم.

مجازات‌هایی که برای جرایم مختلف لحاظ می‌گردد، براساس نوع جرائم، به چهار دسته تقسیم می‌شوند: قصاص، دیات، حدود و تعزیرات. تفاوت عمده حدود با تعزیرات این است که سبب، نوع، میزان و نحوه اجرای حدود، توسط شارع مشخص شده و قاضی هیچ اختیاری در تغییر آن ندارد. جرائمی چون زنا، لواط، مساحقه، تفخیز، قذف، مصرف مسکر، محاربه، سرقت، ارتداد، سب‌النبی، بغی و افساد فی الأرض، جرایم حدی هستند که در قانون مجازات اسلامی ذکر شده است و در خصوص برخی از آنها اختلاف نظرهای فقهی وجود دارد؛ همان‌گونه که برخی از فقها نیز موارد دیگری را به عنوان جرم حدی ذکر می‌کنند.

مطابق ماده ۲۵۵ قانون مجازات اسلامی، تمایز حد قذف از سایر حدود این است که این حد به‌گونه‌ای قابل گذشت است که حتی بر تعزیر نیز مترتب نخواهد شد. قذف در تعریفی اجمالی، نوع خاصی از افترا است که مستوجب حد خواهد بود؛ اما برای بازشناسی دقیق آن، باید به مصادیق بارزی از آن پردازیم که مرز میان قذف و توهین (فحاشی) را روشن نماید. این امر به نوبه خود، نیازمند بررسی ماهیت قذف است؛ بنابراین، ابتدا به ریشه یابی و تعریف لغوی این واژه می‌پردازیم و سپس، تعریف اصطلاحی آن را بررسی نموده و برای روشن شدن مبادی تصویریه موضوع پژوهش، اجزای این تعریف را تبیین خواهیم کرد.

در حقوق جزای اختصاصی، عناصر تشکیل‌دهنده بزه و رکن قانونی، مادی و معنوی آن به صورت مجزا و جدای از هم، تشریح و بررسی می‌شود. در کتب حقوقی که متضمن بحث از حقوق جزای اختصاصی هستند نیز عناصر تشکیل‌دهنده همه جرایم مورد بررسی قرار نگرفته است. جرم قذف نیز از جمله جرایمی است که کمتر شاهد بررسی تفصیلی ارکان آن هستیم؛ به‌گونه‌ای که می‌توان گفت پژوهش حاضر، به صورت منحصر به فردی به این موضوع می‌پردازد. این پژوهش، علاوه بر ارائه تصویری روشن از مصادیق قذف، به بررسی تطبیقی این بزه از منظر فقه امامیه، قوانین کیفری ایران و قوانین مصر نیز می‌پردازد. دلیل انتخاب این دو کشور این بوده که این دو کشور ممتاز در عرصه حقوقی، در تدوین قوانین خود، متأثر از فقهای شیعه و اهل سنت هستند. بداعت پژوهش

حاضر در این است که هیچ یک از کتب فقهی به این سبک به موضوع این پژوهش نپرداخته‌اند و کتب حقوقی نیز بیشتر جرایم تعزیری را بررسی می‌کنند.

پژوهش حاضر در راستای هدف ذکر شده، نظر مشهور فقهای شیعه، که به عنوان منشا قانون مجازات اسلامی حاکم در ایران است و نیز قوانین حاکم در دو کشور ایران و مصر را در خصوص قذف، مورد کنکاش و تحقیق قرار می‌دهد. در ایران، قوانین مربوط به قذف، قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ شمسی است و در کشور مصر نیز قانون العقوبات المصری مصوب ۱۹۳۷ میلادی است که با اصلاحات مصوب ۲۰۰۳ همراه بوده است.

بنابراین، مقاله حاضر، در سه بخش تنظیم شده است: در بخش اول، به بررسی ماهیت جرم قذف در فقه امامیه و قانون مجازات اسلامی می‌پردازد؛ در بخش دوم، نوع و میزان مجازات مترتب بر قذف و نحوه اجرای آن و نیز موارد سقوط حد قذف را بررسی نموده و در بخش پایانی نیز جرم قذف و مجازات مترتب بر آن از منظر قانون مجازات کشور مصر را مورد بحث قرار می‌دهد.

۱. ماهیت، ارکان و شرایط قذف در فقه امامیه و قانون مجازات اسلامی

برای بررسی جرم قذف ابتدا لازم است به بررسی ماهیت قذف بپردازیم و در این راستا، باید تعریف لغوی و اصطلاحی قذف را بیان نموده و سپس، ارکان این بزه را به تفکیک عناصر قانونی، مادی و معنوی آن تبیین نماییم.

۱-۱. تعریف لغوی

«قذف» واژه‌ای عربی است که در چندین معنی به کار رفته است. احمد بن فارس در کتاب معجم مقاییس اللغة، ریشه واژه «قذف» را این‌گونه تبیین می‌کند: «قذف به معنای انداختن و جای دور دلالت دارد. وقتی کسی چیزی را بیاندازد، گفته می‌شود: قَذَفَ الشَّيْءَ. بَلَدُهُ قَذُوفٌ، یعنی شهر دور (که) به خاطر دوری آن، قصد سفر به آنجا نمی‌کنند. مَنْزِلٌ قَذْفٌ و قَذِيفٌ، یعنی منزل دور. قِذَافٌ به معنای سرعت حرکت می‌باشد. القذيفة چیزی است که پرتاب می‌شود.

قذيفةُ شیطانٍ رجیمٍ رمی بها فصارت ضواةً فی لهازمٍ حُریرم

یعنی چیزی که شیطان رانده شده پرتاب کرد، برجستگی زیر گلوی شترپیر گردید.

قَذَفَ به معنای قی کردن و بالا آوردن نیز به کار می‌رود؛ کَأَنَّ غِذَارًا به بیرون می‌اندازد (۵: ۶۸). فیومی در کتاب المصباح المنیر، معانی قَذَف را چنین بیان می‌کند: «قَذَفَ بالحجارة از باب فَعَلَ یَفْعُلُ و به معنای سنگ پرتاب کردن است. قَذَفَ المحصنة یعنی به اودشنام داد. القَذِیفة به معنای زشت بوده و دشنام محسوب می‌شود. قَذَفَ بقوله، به معنای سخن گفتن بدون اندیشیدن و در نظر گرفتن عواقب آن است. قَذَفَ بالقیء، به معنای بالا آوردن می‌باشد. تَقَادَفَ الفرس فی عدوه، یعنی باشتاب اسب را به سمت دشمن تاخت. قِذاف به معنای سرعت در حرکت می‌باشد. «قَذوف» معادل فرستاده‌ای است که در حرکت خود، پیشاپیش شتر است. تَقَادَفَ الماء، به معنای جریان سریع آب می‌باشد. قَذَفْتُهُ در زبان اهل عمان، به معنای با کف دست آب برداشتن و خوردن می‌باشد؛ البته بعضی آن را قَذَفْتُهُ گفته‌اند. «قِذاف» به معنای چیزی است که کف دست را پر کرده و پرتاب می‌شود» (۲: ۴۹۴).

ابن منظور نیز چند معنی برای واژه قَذَف ذکر نموده است: «قَذَفَ بالشیء، به معنای انداختن است و قَذَفَ الرَّجُلُ، یعنی مرد بالا آورد و قَذَفَ الْمُحْصَنَةَ، یعنی زن پاک دامن را سب و دشنام داد و قَذَفَ امرأته بِشَریک، یعنی به همسرش زنا یا هر آنچه در معنای آن است، نسبت داد. اصل و ریشه قَذَف، رمی و انداختن است. سپس در این معنا (نسبت زنا دادن) استعمال شده است تا اینکه در این معنا غلبه پیدا کرده است. «إني حَشِيتُ أَنْ یُقَذَفَ فی قلوبکمما شَرًّا» که در روایت آمده است، یعنی می‌ترسم شر و بدی در قلوب شما قرار گیرد» (لسان العرب ۹: ۲۷۶ و ۲۷۷).

در کتب دیگر لغت نیز معانی متعددی برای واژه قَذَف ذکر شده است که در مجموع می‌توان گفت قَذَف با مشتقات آن، دارای معانی زیر است: انداختن، جای دور، بالا آوردن، دشنام دادن، نسبت زنا دادن، سخن بدون اندیشه و بدون در نظر گرفتن عواقب آن، سرعت در حرکت، زشت، و کناره (ابن فارس، معجم مقاییس اللغة ۵: ۶۸؛ فیومی، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی ۲: ۴۹۴؛ ابن منظور، لسان العرب ۹: ۲۷۶ و ۲۷۷؛ صاحب بن عباد، المحیط فی اللغة ۵: ۳۷۶؛ واسطی، تاج العروس من جواهر القاموس ۱۲: ۴۲۴ و ۴۲۵؛ فراهیدی، کتاب العین ۵: ۱۳۵ و ۱۳۶؛ طریحی، مجمع البحرین ۵: ۱۰۷ و ۱۰۸). مفردات ألفاظ القرآن ۶۶۱ و ۶۶۲). در این میان، معنای «انداختن» که از

آن تعبیر به «رمی» می‌شود، به‌عنوان معنای اصلی قذف، تلقی می‌شود که با استعمال در جملات مختلف، معانی دیگری پیدا کرده است.

۲-۱. تعریف اصطلاحی

فقه‌ها در تعریف قذف گفته‌اند: «الرمی بالزنا، أو اللواط» (شیخ طوسی، النهاية ۷۲۲؛ اردبیلی، مجمع الفائدة والبرهان ۱۳: ۱۲۹؛ طباطبایی، ریاض المسائل (ط- الحدیثة) ۱۶: ۳۱؛ روحانی، فقه الصادق علیه السلام ۷: ۲۸؛ سبزواری، مهذب الاحکام ۲۵: ۴۶۳ و شهید ثانی، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة (المحشی- کلانتر) ۹: ۱۶۶)؛ یعنی «تہمت زنا یا لواط زدن». بنابراین، تعریف اصطلاحی قذف، از سه جزء تہمت زدن، زنا و لواط تشکیل شده است و ما هر یک را به‌طور جداگانه، بررسی خواهیم کرد.

الف) تہمت: این عمل در قانون این‌گونه تعریف شده است: اتهام زدن و افترا به دیگری، عرفاً همان نسبت دادن ارتکاب امری خلاف و ناشایست به دیگری است. فقه‌ها نیز این تعریف را پذیرفته و معتقدند: «اگر عیبی یا صفتی که در کسی وجود ندارد، به او نسبت داده شود، گناه تہمت محقق شده است» (منتظری، معارف و احکام نوجوانان ۱۰۸؛ نجفی، جواهر ۴۱: ۵۹ و شاهرودی، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام ۲: ۶۷۳). امری که نسبت داده می‌شود، می‌تواند خلاف اخلاق یا خلاف قانون باشد و چون بحث ما جنبه فقهی- حقوقی دارد، مراد از تہمت در این پژوهش نیز نسبت دادن امری است که برای آن در شرع یا قانون، مجازات تعیین شده است؛ همان‌گونه که این تعریف، در ماده ۶۹۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵ نیز آمده است.

ب) زنا: عبارت است از داخل کردن مقدار معینی از آلت تناسلی مرد در فرج (قُبُل یا دُبُر) زنی که اصالتاً بر او حرام بوده (نه عارضی) و بین آن دو، هیچ رابطه زوجیتی نیست و همچنین وطی به شبهه نیز نشده باشد (خویی، مبانی تکملة المنهاج- موسوعه ۴۱: ۲۰۳ و ۲۰۴). زنا اقسام مختلفی را شامل می‌شود که از جمله آنها، زنا با محارم نسبی، زنا با محارم واکراه، زنا با بازن پدر، زنا با غیرمسلمان بازن مسلمان و جماع با میت است که با توجه به تعیین مجازات متفاوت برای آنها، همه این اقسام، زنا محسوب می‌شوند.

ج) لواط: عبارت است از دخول آلت تناسلی مرد در دُبُر مرد دیگر (خوبی، مبانی تکملة المنهاج - موسوعه ۴۱: ۲۷۸) که همانند زنا، لواط اقسامی دارد که هر یک، مجازات خاص خود را داشته و همه آنها لواط محسوب می شوند.

پیش از این، ماده ۱۳۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵ قذف را این گونه تعریف می کرد: «قذف نسبت دادن زنا یا لواط است به شخص دیگری» و در ماده ۲۴۵ قانون مجازات اسلامی جدید، تعریف آن چنین است: «قذف عبارت است از نسبت دادن زنا یا لواط به شخص دیگر؛ هر چند مرده باشد».

۳-۱. عناصر تشکیل دهنده قذف

هر جرمی از سه عنصر قانونی، مادی و معنوی تشکیل می یابد که برای تحقق آن جرم، ضروری است تا وجود هر سه عنصر مذکور، برای قاضی اثبات گردد. در ادامه، هر یک از این عناصر را درباره قذف، بررسی می کنیم.

۱-۳-۱. عنصر قانونی

به ماده یا مواد قانونی که عناصر مادی و معنوی یک جرم و میزان مجازات آن را دربردارد، عنصر قانونی آن جرم گفته می شود. حد قذف، در حقوق کیفری ایران، نخستین بار پس از انقلاب اسلامی در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ مطرح شد. در ابتدا، مواد ۱۳۹ و ۱۴۰ این قانون، عنصر قانونی قذف محسوب می شد؛ اما با تصویب قانون مجازات اسلامی جدید در سال ۱۳۹۲، مواد ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۵۰ این قانون، عنصر قانونی جرم قذف در حقوق کیفری ایران محسوب می شوند.

۲-۳-۱. عنصر معنوی

عنصر معنوی شامل دو بخش می شود؛ سوء نیت عام که عبارت است از قصد رفتار و درباره قذف، به این معناست که مجرم قصد دارد تا اموری که قذف محسوب می شود را با اراده و اختیار خویش، به دیگری نسبت دهد. سوء نیت خاص در قذف، با توجه به مطلق بودن این بزه، شرط نیست.

۳-۳-۱. عنصر مادی

عنصر مادی جرم به پیکره خارجی جرم اطلاق می شود که از سه بخش تشکیل می شود: الف) رفتار

مادی فیزیکی؛ ب) اوضاع و احوال و شرایط لازم برای تحقق جرم؛ ج) نتیجه حاصله (اردبیلی، حقوق جزای عمومی ۱: ۱۷۸). در ذیل به بررسی این سه بخش در خصوص جرم قذف پرداخته خواهد شد.

الف) رفتار مادی فیزیکی

رفتار مجرمانه‌ای که مجرم، مرتکب آن می‌شود، گاهی فعل و گاهی ترک فعل خاص است. رفتار مادی قذف، عبارت است از نسبت دادن زنا یا لواط به دیگری که این نسبت دهی می‌تواند با لفظ یا کتابت (گفتار یا نوشتار) باشد (بهجت، استفتائات ۴: ۶۱؛ و تبریزی، استفتائات جدید ۱: ۴۲۶)؛ بنابراین، جرم قذف با ترک فعل، محقق نمی‌شود. در کتب فقها از رفتاری که موجب قذف می‌گردد، با عبارت «الرمی بالزنا او اللواط» تعبیر شده است (نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام ۴: ۴۰۲؛ محقق حلی، المختصر النافع فی فقه الإمامیه ۱: ۲۲۰؛ محقق حلی، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام ۴: ۱۴۹؛ علامه حلی، قواعد الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام ۳: ۵۴۳؛ فاضل هندی، کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحکام ۱۰: ۵۱۸؛ سبزواری، مهذب الأحکام ۲۸: ۷؛ خمینی، تحریر الوسیله ۲: ۷۲؛ و خوبی، مبانی تکملة المنهاج - موسوعه ۴۱: ۳۰۶) و از ماده ۱۳۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ و ماده ۲۴۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ نیز این مطلب، قابل استنباط است.

در خصوص رفتار مادی قذف، دو مسأله مطرح است؛ مسأله اول، انواع تعابیری است که در نسبت دادن زنا یا لواط، مشخص می‌کند ذی حق چه کسی است و مسأله دوم، انحصار قذف در نسبت زنا و لواط به دیگری است که شامل مقدمات آنها نمی‌شود. در ادامه، این دو مسأله را بررسی خواهیم کرد.

صاحب حق قذف

نسبت دادن زنا و لواط به دو شکل صورت می‌گیرد؛ شکل اول آن است که به شخص مخاطب، زنا یا لواط نسبت داده می‌شود؛ مثلاً به او گفته می‌شود: «تو زنا کردی یا تو لواط کردی یا با تو لواط شده است یا تو زنا کار هستی یا تو لواط کننده هستی یا تو جماع شده از پشتی» و اگر کسی به فرزند خود که اقرار به فرزندگی او کرده است، بگوید «تو فرزندم نیستی»، حد قذف بر او واجب می‌شود.

همچنین اگر کسی به دیگری بگوید «تو فرزند پدرت نیستی» (محقق حلی، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام ۴: ۱۴۹ و ۱۵۰). شکل دوم قذف این است که نسبت زنا یا لواط به غیر مخاطب داده می‌شود؛ مثلاً اگر گفته شود «مادرت در مورد تو زنا کرده یا ای پسر زن زناکار» در این صورت، قذف مادر خواهد بود و همچنین اگر گفته شود «پدرت در مورد تو زنا کرده یا ای پسر مرد زناکار» در این صورت، قذف پدر خواهد بود و اگر گفته شود «ای پسر دو زناکار» در این صورت، قذف پدر و مادر خواهد بود. همچنین اگر گفته شود «ای شوهر زن زناکار» در این صورت، حد قذف در حق زوجه ثابت می‌گردد و اگر گفته شود «ای پدر زن زناکار یا ای برادر زن زناکار» در این صورت، حد در حق کسی که زنا به او نسبت داده شده است، ثابت می‌گردد نه مخاطب آن (همان).

محقق حلی دو مثال دیگر برای انتساب زنا یا لواط، مطرح می‌کند که محل اشکال و تردید واقع شده است. فرض اول این است که به کسی گفته شود «تو از زنا به دنیا آمدی». محقق حلی در این خصوص می‌گوید: در وجوب حد قذف در حق مادر مخاطب، تردید وجود دارد؛ چراکه احتمال دارد نسبت زنا تنها به پدر داده شده باشد و با وجود این احتمال، حد در حق مادر ثابت نمی‌گردد (همان) صاحب جواهر در این باره، نظر دیگری دارد و می‌فرماید: این احتمال وجود دارد که زنا تنها به پدر نسبت داده شده باشد و مادر اقرار شده یا امر، بر او مشتبه شده باشد و در این حالت، «به دنیا آمدن از زنا» صدق می‌کند. همچنین احتمال دارد زنا تنها به مادر نسبت داده شده باشد و پدر، اقرار شده یا امر بر او مشتبه شده باشد و با وجود احتمال و تردید، حد قذف، نه در حق مخاطب ثابت می‌شود؛ چراکه چیزی به او نسبت داده نشده است و نه در حق پدر و مادر؛ چراکه احتمالی که ذکر شد، پابرجاست. بنابراین زمانی که در لفظ به کار رفته درباره هر یک از پدر و مادر، احتمالات متعددی وجود داشته باشد، روشن نیست که چه کسی مقذوف است. در نتیجه، شبهه حاصل شده و با وقوع شبهه، حد برداشته خواهد شد (جواهر الکلام ۴: ۴۰۲). محقق حلی در همین فرض با تغییر در تعبیر چنین می‌گوید: اگر گفته شود «مادرت تو را از زنا به دنیا آورد» در این صورت، قذف در حق مادر ثابت می‌گردد و احتمال بالا در این تعبیر، ضعیف تر است. به نظری، در این فرض، شبهه واقع، قول به توقف است؛ چراکه احتمال فرض قبلی، هر چند ضعیف، در اینجا نیز وجود دارد (شرایع الإسلام ۴: ۱۵۰).

فرض دوم محقق حلی این است که اگر گفته شود: «تو با فلانی زنا کردی یا تو با فلانی لواط کردی»، قذف در حق مخاطب، ثابت می‌گردد و در ثبوت قذف در حق کسی که زنا به او نسبت داده شده است، تردید وجود دارد. شیخ طوسی (ره) در کتاب نه‌هایه و مبسوط می‌فرماید: (در خصوص این مسأله) دو حد قذف، ثابت می‌گردد؛ چراکه زنا، فعل واحد است و وقتی درباره یکی از طرفین، دروغ باشد، درباره طرف دیگر نیز دروغ است؛ چراکه زنا بین دو نفر واقع می‌شود و وقتی به یکی از آن دو، نسبت فاعل زنا (زناکننده) و به دیگری نسبت مفعول زنا (زناشونده) داده شود، قذف هر دو محقق شده است. اما محقق حلی (ره) می‌گوید: ما قبول نداریم که زنا فعل واحد است؛ چراکه آنچه موجب ثبوت حد زنا در مورد فاعل زنا و مفعول آن می‌شود، متفاوت است؛ چون ممکن است یکی از دو طرف زنا، مختار باشد و طرف دیگر، مختار نباشد (همان).

انحصار قذف در انتساب زنا و لواط

آنچه در مواد ۱۳۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵ و ۲۴۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ آمده است، قذف، تنها شامل نسبت دادن زنا و لواط می‌شود؛ در نتیجه، نسبت دادن مساحقه و تفخیز و مانند آنها قذف محسوب نمی‌شود. امام خمینی (ره) در این خصوص، می‌فرماید: «نسبت دادن زنا و لواط، موجب قذف بوده و نسبت دادن مساحقه و کارهای زشت دیگر، موجب حد قذف نمی‌گردد. البته امام علیه السلام این اختیار را دارد که مرتکب را تعزیر نماید» (تحریر الوسیلة ۲: ۴۷۲).

یکی از ادله انحصار قذف در نسبت دادن لواط و زنا، اجماع فقها است (سبزواری، مهذب الأحكام ۷: ۲۸) و دلیل دیگر، نصوصی است که در این خصوص، وجود دارد؛ از جمله روایتی از امام علی علیه السلام که می‌فرماید: «ان الفریة ثلاث - یعنی ثلاث وجوه - إذا رمی الرجل بالزنا، وإذا قال: إن أمه زانیة، وإذا دعا لغير أبيه، فذلك فيه حد ثمانون»؛ یعنی بهتان زدن بر سه وجه است: اول آنکه مردی به مرد دیگر نسبت زنا دهد؛ دوم آنکه به مرد دیگر بگوید مادر وی زناکار است و سوم آنکه مادر وی را برای غیر پدر او بنامد، در این موارد، ۸۰ ضربه شلاق، حد ثابت است» (عاملی، وسائل الشیعة ۲۸: ۱۷۶). در این روایت، وجوه مختلف قذف با زنا را فقط ذکر می‌کند و حضرت در روایت دیگری می‌فرماید: «إذا قال الرجل للرجل: یا معفوج [مفتوح] یا منکوح فی دبره، فإن علیه حد القاذف»؛ یعنی

وقتی مردی به مرد دیگری بگوید: ای کسی که پشت وی گشوده شده یا جماع شده است، در این صورت، حد قذف بر او جاری می‌شود» (همان ۱۷۸) در این روایت، تنها نسبت دادن لواط، موجب قذف است. روایات دیگری نیز وجود دارد که در آنها، قذف منحصرأدر نسبت دادن زنا و لواط بیان شده است (سبزواری، مهذب الأحکام ۷: ۲۸ و فاضل هندی، کشف اللثام ۱۰: ۵۱۸). اما دلیل سوم این انحصار، اصل عدم می‌باشد؛ یعنی حد قذف در مورد نسبت دادن زنا و لواط به دیگری قطعی است، اما درباره اینکه نسبت دادن مساحقه یا مانند آن به دیگری نیز قذف محسوب شود، شک وجود دارد که اصل عدم آن، جاری شده و جرایم دیگر، از شمول قذف خارج می‌شوند (سبزواری، مهذب الأحکام ۷: ۲۸).

صاحب جواهر در مورد مساحقه، تردیدی از علامه حلی نقل کرده و آن را چنین تبیین می‌کند: علامه حلی در کتاب قواعد الاحکام در اینکه مساحقه موجب قذف گردد، تردید کرده است. شاید علت تردید ایشان این باشد که از یک سو، مساحقه مانند زنا است و به همین جهت، در مورد مساحقه، حد زنا جاری می‌شود و شهادت چهار مرد و چهار مرتبه اقرار به آن نیز شرط است؛ بنابراین آیه رمی، شامل مساحقه نیز می‌شود. از ابی‌علی و محقق حلی پذیرش این نظر نقل شده است. از سوی دیگر، اصل عدمی و حصر موجود در قضاوت امام علی علیه السلام در مورد وجوه تهمت، دلالت بر انحصار قذف در مورد زنا و لواط دارد و نظر اقوی نیز همین انحصار در زنا و لواط است که موافق با قولی است که از سرائر و مختلف نقل شده است (جواهر الکلام ۴۱: ۴۰۳-۴۰۲).

ب) شرایط تحقق قذف

جرم‌انگاری قذف، مشروط به شرایط خاصی است که به مهم‌ترین آنها اشاره می‌کنیم.

صراحت و ظهور عرفی الفاظ در معنای قذف

یکی از شرایط ذکر شده در ماده ۱۴۱ قانون مجازات اسلامی سابق و ماده ۲۴۶ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، عبارت است از اینکه: «قذف باید روشن و بدون ابهام بوده...» امام خمینی در این خصوص می‌فرماید: «در قذف معتبر است که به لفظ صریح یا ظاهری باشد که بر آن اعتماد شود» (تحریر الوسيلة ۲: ۴۷۲). سخن «صریح»، در لغت، سخنی است که نیاز به اضمار و تأویل

ندارد و در اصطلاح، به کلامی گفته می‌شود که به جهت کثرت استعمال حقیقی یا مجازی، معنای اراده شده از آن، واضح باشد. سیوطی نیز می‌گوید: «صریح» لفظی است که برای معنایی وضع شده است؛ به گونه‌ای که در هنگام استعمال، معنایی غیر از آن به ذهن نمی‌آید. کنایه، نقطه مقابل لفظ صریح است (جریح، معجم المصطلحات والالفاظ الفقهية ۲: ۳۶۸ و ۳۶۹).

«ظاهر» در لغت، به معنای وضوح و آشکار است و در اصطلاح، لفظی است که دلالت ظنی بر معنی داشته باشد؛ یعنی اولین چیزی که به ذهن شنونده آن می‌رسد، همان معنایی است که لفظ برای آن معنی وضع شده و مانعی برای علم به این معنی از جهت خود لفظ، وجود ندارد. به تعبیر دیگر، معنایی که متبادر به ذهن شنونده است و نیازی به دلیل ندارد و همان معنایی است که ترجیح دارد. تعریف دیگری از «ظاهر» چنین بیان شده است: آنچه احتمال معنای مقابل آن، مرجوح باشد. لفظی که به طور واضح، بر معنای خود، دلالت دارد؛ به گونه‌ای که برای رسیدن به معنای خود، نیازی به قرینه خارجی ندارد. در تعریف دیگر، «ظاهر» آن چیزی است که بر معنایی مرجح، دلالت دارد؛ به گونه‌ای که معنای اراده شده، از خود لفظ برای شنونده، روشن شود، در حالی که احتمال تأویل و تخصیص خوردن نیز دارد (همان ۴۴۶). «تعریض» نقطه مقابل «صریح» است و در اصطلاح، به کلامی گفته می‌شود که دارای دو وجه صحیح و غلط یا ظاهر و باطن باشد. به آنچه شنونده از کلام غیر صریح گوینده می‌فهمد نیز تعریض گفته می‌شود (همان ۱: ۴۷۱).

یکی از شرایط قذف که کتب فقهی لحاظ می‌کنند، عبارت است از صراحت لفظ در معنای قذف و ظهور عرفی آن در این معنی؛ به گونه‌ای که مردم در محاورات خود، بر آن اعتماد و اتکامی کنند (نجفی، جواهر الکلام ۴۱: ۴۰۳؛ علامه حلی، شرائع الإسلام ۴: ۱۴۹؛ محقق حلی، قواعد الأحكام ۳: ۵۴۳؛ فاضل هندی، کشف اللثام ۱۰: ۵۱۸؛ سبزواری، مهذب الأحكام ۲۸: ۷ و خمینی، تحریر الوسيلة ۲: ۴۷۲).

گرچه کتب فقهی «صراحت» را شرط قذف می‌دانند، اما شاید مراد از آن، ظهور عرفی است. گرچه در این صورت، این اشکال پدید می‌آید که ظهور عرفی احتمال دارد حد را ساقط نماید؛ اما ظاهر عبارات فقها، اجماع بر ثبوت حد در این فرض است و دلیل این مطلب روایاتی است که پیش از این بیان کردیم و نیز روایتی از امام صادق علیه السلام که می‌فرماید: «إِنَّ عَلِيًّا عليه السلام لَمْ يَكُنْ يَحْدِثُ فِي التَّعْرِيفِ، حَتَّى يَأْتِيَ

بالفریة المصرحة، مثل یا زانی یا بن الزانیة و لست لأبیک؛ یعنی امام علی علیه السلام در صورت تعریض به زنا، حد جاری نمی‌کرد، مگر اینکه تهمت صریح، محقق شود؛ مثل «ای زناکار» و «ای پسرزن زناکار» و «تو برای پدرت نیستی». این روایت، عبارت «لست لأبیک» را به عنوان نمونه‌ای از تهمت صریح، ذکر کرده است که موجب حد قذف می‌گردد؛ در حالی که تصریح اصطلاحی نبوده و عرفاً ظهور در قذف دارد و بنابراین، تصریح، شامل ظهور عرفی نیز می‌گردد (نجفی، جواهر الکلام ۴۱: ۴۰۳).

به طور کلی، مناط در تمام موضوعات احکام، ظهور عرفی است؛ بنابراین، این موضوع، اختصاص به صراحت محض ندارد و به همین صورت، بر الفاظ مجمل نیز هیچ اثری مترتب نمی‌شود. بنابراین هر لفظی که ظهور عرفی در قذف داشته باشد، اثر بر آن مترتب خواهد شد و قذف محقق می‌گردد (سبزواری، مهذب ۲۸: ۸-۹).

از جمله الفاظی که در معنای آن مورد بحث واقع شده است، الفاظ عربی «دیوث»، «کشخان» و «قرنان» است. این الفاظ، صراحت در قذف ندارند؛ بنابراین، اگر در عرف گوینده، افاده قذف نمایند، قذف ثابت خواهد شد و در غیر این صورت، قذف ثابت نمی‌شود. برخی این سه لفظ را دارای معنای واحد «بی‌غیرت» می‌دانند؛ یعنی شخصی که نسبت به زنا، همسر و محارم خود، بی‌تفاوت است. برخی دیگر، «قرنان» را نسبت زنا به خواهر دیگری دانسته و «کشخان» را نسبت زنا به مادر دیگری و «دیوث» را نسبت زنا به همسر دیگری می‌دانند. در معنایی دیگر، «دیوث» به معنای کسی است که مردان دیگر را بر همسر خود، وارد می‌کند و «قرنان» کسی است که مردان دیگر را بر دختران خویش وارد می‌کند و «کشخان» کسی است که مردان دیگر را بر خواهران خود وارد می‌کند (نجفی، جواهر الکلام ۴۱: ۴۰۹؛ فاضل هندی، کشف اللثام ۱۰: ۵۲۰ و شهید ثانی، مسالك الأفهام ۱۴: ۴۳۳).

تعریض به سخنی که برای شنونده ناخوشایند باشد و در لغت، برای قذف، وضع نشده باشد، قذف محسوب نمی‌شود؛ مثل اینکه شخصی به زن خود بگوید تو را باکره نیافتم (محقق حلی، المختصر النافع فی فقه الإمامیة ۱: ۲۲۰؛ نجفی، جواهر الکلام ۴۱: ۴۰۹ و علامه حلی، قواعد الأحکام ۳: ۵۴۴). در خصوص این حکم، بین فقهای شیعه، اختلافی وجود ندارد؛ اما از مالک نقل شده است که «تعریض به زنا در هنگام خشم، قذف محسوب می‌شود و در هنگام خوشی، قذف محسوب

نمی‌گردد». شاید منظور وی مواردی است که عرفاً بر قذف دلالت می‌کند و نه غیر آن. مگر آنکه گفته شود تعریضی که درباره آن، حد قذف را نمی‌پذیرند، با دلالت تعریضی، عرفاً بر قذف دلالت می‌کند؛ ولی این دلالت در ثبوت حد قذف، معتبر نمی‌باشد و دلیل آن، علاوه بر اصل عدمی و روایاتی که تصریح را شرط می‌دانند، این است که بنای حدود (در نگاه دینی) بر تخفیف است. به همین دلیل، صاحب ریاض به عدم اعتبار چنین تعریضی، تصریح نموده است (نجفی، جواهر الکلام ۴۱: ۴۱۰).

نمونه‌هایی از تعریض

در ادامه، به چند نمونه از نمونه‌های تعریض اشاره می‌کنیم.

۱. تو حرام زاده هستی یا تو حلال زاده نیستی

این عبارت بدون وجود قرینه، قذف محسوب نمی‌شود؛ چرا که این احتمال وجود دارد که منظور از آن، مواردی غیر از زنا باشد که جماع در آن حرام محسوب می‌شود؛ همچون جماع در زمان حیض یا در زمان روزه و یا در حال احرام. کلامی که از ابن ادریس مبنی بر اینکه «حرام زاده عرفاً با فرزند زنا مساوی است» نقل شده است نیز حمل بر صورتی می‌شود که قرائنی وجود داشته یا بر اینکه وی ادعای وجود دلالت عرفی بر تهمت زنا در این مورد را دارد (نجفی، جواهر الکلام ۴۱: ۴۱۱).

۲. تورا باکره نیافتم

وقتی مردی با قصد تحقیر و خوار نمودن، به همسر خود بگوید: تورا باکره نیافتم، قذف ثابت نمی‌شود. روایت در این باره می‌فرماید: «ان العذرة قد تسقط من غیر جماع، و قد تذهب بالنکبة و العثرة و السقطه» (شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه ۴۹: ۴۰۰)؛ یعنی بکارت گاهی بدون نزدیکی از بین می‌رود، و گاهی در اثر حوادث، پریدن و یا افتادن، زایل می‌گردد. در این خصوص، روایات دیگری نیز وجود دارند که دلالت بر این مطلب دارند (نجفی، جواهر الکلام ۴۱: ۴۱۱).

آگاهی قذف‌کننده از معنای لفظ

یکی دیگر از شرایط قذف، آگاهی قذف‌کننده از معنای الفاظی است که با آن به دیگری نسبت زنا یا لواط می‌دهد؛ یعنی وی معنای لفظی را که به کار می‌برد بداند. ماده ۱۴۱ قانون مجازات اسلامی سابق می‌گوید: «قذف باید روشن و بدون ابهام بوده و نسبت‌دهنده به معنای لفظ، آگاه باشد؛ گرچه

شنونده، معنای آن را نداند». ماده ۲۴۶ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ نیز تصریح می‌کند که: «قذف باید روشن و بدون ابهام بوده، نسبت‌دهنده به معنای لفظ، آگاه و قصد انتساب داشته باشد؛ گرچه مقذوف یا مخاطب در حین قذف، از مفاد آن آگاه نباشد». بنابراین، شرط تحقق قانونی قذف، علم و آگاهی قاذف به معنای الفاظ است؛ حتی در صورتی که مخاطب قذف یا کسی که زنا یا لواط به او نسبت داده شده است، در هنگام قذف، از معنای لفظ بی‌اطلاع باشد؛ مثلاً اگر شخصی ترک‌زبان به شخصی که این زبان را متوجه نمی‌شود، با زبان ترکی، نسبت زنا دهد، در صورتی که نسبت‌دهنده، معنای الفاظی که به‌کار می‌برد را بداند، قذف تحقق می‌یابد، هرچند مخاطب هنگام شنیدن این الفاظ، معنای آن را نداند.

امام خمینی در این مورد می‌فرماید: «أن يكون القائل عارفاً بما وضع له اللفظ و مفاده في اللغة التي يتكلم بها، فلو قال عجمي أحد الالفاظ المذكورة مع عدم علمه بمعناها، لم يكن قاذفاً، ولا حد عليه و لو علم المخاطب، و على العكس، لو قاله العارف باللغة لمن لم يكن عارفاً، فهو قاذف و عليه الحد» (خمینی، تحریر الوسيلة ۲: ۴۷۲)؛ یعنی گوینده باید به معنای لفظ و مفاد آن در زبانی که با آن صحبت می‌کند، آگاهی داشته باشد؛ بنابراین، اگر یک شخص غیر عرب، یکی از الفاظ ذکر شده را بدون آگاهی از معنای آن به‌کار ببرد، قاذف محسوب نمی‌شود و حدی بر او جاری نمی‌شود، حتی اگر شنونده معنای آن را بداند و برعکس، اگر کسی که شناختی نسبت به زبان عربی دارد، این الفاظ را به کسی که شناختی از این زبان ندارد، بگوید، گوینده، قاذف محسوب شده و حد بر او جاری می‌شود. ادله مختلفی وجود دارد که به اعتبار این شرط، دلالت دارند؛ از جمله اینکه فقها این شرط یاد شده را پذیرفته، درباره اعتبار آن اجماع داشته و در کتب فقهی خود به آن اشاره کرده‌اند (علامه حلی، قواعد الاحکام ۳: ۵۴؛ نجفی، جواهر الکلام ۴۱: ۴۰۳؛ سبزواری، مهذب الأحکام ۲۸: ۸؛ محقق حلی، المختصر النافع ۱: ۲۲۰ و فاضل هندی، کشف اللثام ۱۰: ۵۱۸). علاوه بر این، سیاق روایات و محاورات بین مردم نیز دلالت بر اعتبار این شرط دارد. دلیل دیگر اعتبار این شرط این است که اعتبار آن، موافق اصل است؛ چرا که قدر متیقن از قذف، فرضی است که گوینده، علم به معنای لفظ دارد و در فرض عدم علم، هم اصل عدم تحقق قذف جاری می‌شود و هم با ایجاد شبهه در ثبوت حد قذف، طبق

قاعده درآ، حد قذف ساقط می‌گردد. همچنین در فرض عدم علم گوینده به معنای لفظی که به کار می‌برد، اصل، عدم ترتب اثر بر عبارات وی و در نتیجه، عدم ثبوت حد قذف است؛ بنابراین، اگر گوینده، لفظی را به کار ببرد که فحش محسوب می‌شود، اما وی اصلاً آن زبان را نمی‌داند، کسی او را ملامت نکرده و به خاطر جهلی که دارد، عذروی پذیرفته می‌شود (سبزواری، مهذب الأحكام ۲۸: ۸).

شرایط مقذوف

آنچه که جرم بر آن واقع می‌شود، موضوع جرم محسوب می‌شود و در بحث ما، موضوع قذف، انسانی است که قذف بر آن واقع می‌شود. طبق آیات قرآنی، یعنی آیه «إِنَّ الَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (نور ۲۳) و آیه «وَالَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَبْتَعَةٍ شَهْدَاءَ فَاخْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً» (نور ۴)، مقذوف باید محصن باشد (طوسی، المبسوط ۸: ۱۵). «احصان» مشترک لفظی است که دارای معانی گوناگونی، از جمله ازدواج کردن، آزاد بودن و اسلام داشتن به کار رفته است. در بحث ما، احصان عبارت است از بلوغ، عاقل بودن، آزاد بودن، اسلام داشتن و عقیف بودن (نجفی، جواهر الکلام ۴: ۱۷) بنابراین، موضوع قذف، احصان است که تحقق آن در بحث قذف، منوط به وجود شرایط مذکور است (محقق حلی، المختصر النافع في فقه الإمامية ۱: ۲۲۰؛ علامه حلی، شرائع الإسلام ۴: ۱۵۲؛ علامه حلی، قواعد الأحكام ۳: ۵۴۵؛ فاضل هندی، کشف اللثام ۱۰: ۵۲۷؛ سبزواری، مهذب الأحكام ۲۸: ۱۷؛ خویی، مبانی تکملة - موسوعه ۴۱: ۳۱۲؛ طوسی، المبسوط في فقه الإمامية ۸: ۱۵ و خمینی، تحریر الوسیلة ۲: ۴۷۴).

مرحوم خویی معنای دیگری برای احصان مطرح کرده و آن را یکی از شرایط مقذوف، در عرض دیگر شرایط و به معنای عفت و پاکدامنی می‌داند. ایشان استدلال می‌کند که احصان در برخی از آیات قرآنی و روایات در این معنی استعمال شده است و در تعدادی از روایات نیز مقذوف، مقید به احصان شده است؛ از جمله در معتبره سماعه از امام صادق علیه السلام آمده است: «فی الرجل اذا قذف المحصنة یجلد ثمانین؛ حرّاً کان أو مملوکاً» (عاملی، وسائل الشیعة ۲۸: ۱۷۸)؛ یعنی امام صادق علیه السلام در خصوص مردی که به زن محصنه‌ای نسبت زنا داد، فرمودند: هشتاد ضربه شلاق خورده می‌شود؛ چه آزاد باشد چه بنده (خویی، مبانی تکملة - موسوعه ۴۱: ۳۱۲).

علامه حلی احسان را به معنای اول می‌داند و شرایط مذکور را در آن معتبر می‌داند؛ اما غیر از احسان، دو شرط دیگر نیز به شرایط مقذوف، اضافه می‌کند که اولی، منتفی بودن رابطه پدر-فرزندگی میان طرفین است، یعنی قاذف، پدر مقذوف نباشد و دومی، منتفی بودن تقاذف است، یعنی طرفین یکدیگر را قذف نکنند (علامه حلی، قواعد الأحكام في معرفة الحلال والحرام ۳: ۵۴۵). کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام ۱۰: ۵۲۷). به نظر می‌رسد فقدان این دو شرط، مجازات حد را ساقط می‌کند؛ همان‌گونه که از عبارات ایشان چنین برداشت می‌شود: «ولو قذف الأب ولده، عزّرو لم یحدّ» و «وإذا تقاذف المحصنان عزّرا ولا حدّ» (علامه حلی، قواعد الأحكام في معرفة الحلال والحرام ۳: ۵۴۶). بنابراین، در این دو فرض، قذف تحقق می‌یابد، اما حدّ جاری نمی‌شود؛ به عبارت دیگر، در مقذوف، فقط احسان شرط است که آن نیز با فراهم بودن شرایطی که اشاره کردیم و در ادامه به توضیح آنها می‌پردازیم، سبب تحقق قذف می‌شود.

۱. بلوغ

طبق این شرط، اگر به کودکی نسبت زنا یا لواط داده شود، قذف ثابت نمی‌شود. ادله اعتبار این شرط عبارتند از اجماع فقها و روایات مربوط به آن که از جمله این روایات، صحیح‌ه ابی بصیر از امام صادق علیه السلام است: «في الرجل يقذف الصبيّة، یجلد؟ قال: لا، حتی تبلغ» (عاملی، وسائل الشیعة ۲۸: ۱۸۶). در این صحیح‌ه، از امام صادق علیه السلام سؤال می‌شود که آیا بر مردی که به دختر بچه‌ای، نسبت زنا داده است، حدّ قذف جاری می‌شود؟ امام می‌فرماید: نه تا وقتی که دختر، بالغ شود. در صحیح‌ه مشابهی از ابی بصیر آمده است که از امام صادق علیه السلام درباره مردی که به دوشیزه صغیری نسبت زنا داده است، سؤال شد و حضرت در جواب فرمودند: «لا یجلد إلا أن تكون أدركت أو قاربت (قارنت)» (عاملی، وسائل الشیعة ۲۸: ۱۸۵)؛ یعنی حدّ جاری نمی‌شود، مگر اینکه درک کند یا نزدیک شود. مراد از «ادراک»، دیدن حیض است و مراد از «قرب»، تمام کردن نُه سال است و بنابراین، مراد امام، بالغ شدن دختر بچه است (خوبی، مبانی تکملة المنهاج - موسوعه ۴۱: ۳۱۰).

۲. عقل

طبق این شرط، نسبت دادن زنا یا لواط به انسان مجنون، سبب ثبوت حدّ قذف نمی‌شود. دلیل اعتبار این شرط نیز صحیح‌ه فضیل بن یسار است که می‌گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: «لا

حدّ لمن لا حدّ عليه، یعنی: لو أنّ مجنوناً قذف رجلاً لم أر عليه شيئاً، ولو قذفه رجل فقال: يا زان، لم يكن عليه حدّ؛ یعنی کسی که هیچ حدی بر او جاری نمی شود هیچ حدّی به نفع وی نخواهد بود (خوبی، مبانی تکملة المنهاج - موسوعه ۴۱: ۳۰۶). باضمیمه «حدیث رفع قلم» که تکلیف را از مجنون برداشته است، به صحیحه مذکور، نه حدّی بر مجنون جاری می شود و نه حدی به نفع وی خواهد بود.

۳. آزاد بودن

طبق این شرط نیز در صورت نسبت دادن زنا یا لواط به عبد یا کنیز، قذف ثابت نمی شود. دلیل اعتبار این شرط نیز روایات متعددی است که از جمله، امام صادق علیه السلام در روایت صحیحی می فرماید: «من افتری علی مملوک، عزیر لحرمة الإسلام» (عاملی، وسائل الشیعة ۲۸: ۱۸۲)؛ یعنی کسی که به بنده ای تهمت بزند، تعزیر می شود به حرمت مسلمانی بنده. در معتبره عبید بن زراره نیز امام صادق علیه السلام می فرماید: «لو أتیت برجل قذف عبداً مسلماً بالزنا لا نعلم منه إلا خيراً، لضربته الحدّ، حدّ الحرّ إلا سوطاً» (همان ۱۷۸)؛ یعنی اگر مردی را به نزد تو آوردند که به بنده مسلمانی که از او جز خوبی نمی دانیم، نسبت زنا داده است، او را با یک ضربه شلاق مجازات می کنی (سبزواری، مهذب الأحکام ۲۸: ۱۷-۱۸).

۴. اسلام

مطابق این شرط نیز اگر مقذوف، غیر مسلمان باشد، قذف ثابت نمی شود. دلیل اعتبار این شرط نیز علاوه بر ادعای اجماع، روایات متعددی است که از جمله در صحیحی عبد الله بن سنان از امام صادق علیه السلام آمده است: «أنه نهی عن قذف من لیس علی الإسلام إلا أن یطلع علی ذلك منهم و قال: أیسر ما یکون أن یکون قد کذب» (وسائل الشیعة، عاملی ۲۸: ۱۷۳)؛ یعنی امام صادق علیه السلام از قذف غیر مسلمان نهی نمودند، تا زمانی که از مسلمان نبودن آنها آگاهی حاصل شود و فرمودند: آسان ترین چیز این است که دروغ باشد. همچنین صحیحی حلبی از امام صادق علیه السلام، مضمونی مشابه روایت پیشین دارد: «أنه نهی عن قذف من کان علی غیر الإسلام إلا أن تکون قد اطلعت علی ذلك منه» (همان). این دو روایت به طور واضح، بر جواز قذف غیر مسلمان در صورت آگاهی بر مسلمان بودن وی دلالت دارند (خوبی، مبانی تکملة المنهاج - موسوعه ۴۱: ۳۱۱ و سبزواری،

مذهب الأحكام ۲۸: ۱۸). در روایت اسماعیل بن فضیل نیز آمده است: «سأل الصادق عليه السلام عن الافتراء على أهل الذمة وأهل الكتاب هل يجلد المسلم الحد في الافتراء عليهم؟ قال: لا، ولكن يعزر» (عاملی، وسائل الشیعة ۲۸: ۲۰۰)؛ یعنی از امام صادق عليه السلام سوال شد که آیا شخص مسلمان به دلیل تهمت زدن به اهل ذمه و اهل کتاب، حدّ قذف می خورد یا خیر؟ امام عليه السلام فرمودند: خیر، ولی تعزیر می شود (نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام ۴۱: ۴۱۸).

۵. عقیف و پاکدامن بودن

مراد از عفت در اینجا نقطه مقابل تظاهر به زنا و لواط است. اگر کسی تظاهر به زنا و لواط کند، اگر چیزی را به او نسبت دهند که وی تظاهر به آن می کند، حدّ قذف و تعزیر ثابت نمی شود؛ چرا که در این صورت، تهمت موضوعیتی ندارد. اما اگر نسبت زنا و لواط به فردی داده شود که تظاهر به زنا و لواط نکند، هر چند تظاهر به سایر فسوق و منکرات نماید، به مقتضای اطلاقات و عمومات روایات، حدّ قذف ثابت می شود (سبزواری، مذهب الأحكام ۲۸: ۱۸؛ نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام ۴۱: ۴۷۴؛ و خمینی، تحریر الوسیلة ۲: ۴۷۴).

در قانون مجازات اسلامی سابق در ماده ۱۴۶ به جز شرط آزاد بودن، باتوجه به اینکه در حال حاضر بحث از بنده و کنیز در دنیا منتفی است، چهار شرط بلوغ، عقل، اسلام و عقیف بودن ذکر شده است و در ماده ۱۴۸ این قانون، چنین بیان شده است که «اگر قذف شونده به آنچه به او نسبت داده شده است، تظاهر نماید، قذف کننده حد و تعزیر ندارد». در ماده ۲۵۱ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، نسبت به ماده ۱۴۶ قانون سابق، شرط معین بودن را نیز اضافه کرده است. پیش از این نیز در مسأله اول از بحث رفتار مادی فیزیکی، دو مثال بیان شد که قذف در آنها مردّد بوده و ثابت نمی شود و در تبصره ۱ این ماده قانونی مذکور نیز چنین آمده است: «قذف متظاهر به زنا یا لواط، مجازات ندارد».

شرایط قاذف

در خصوص قاذف، شرط احسان، اعتباری ندارد؛ چرا که آیات ۴ و ۲۳ سوره نور، احسان را وصف برای مقذوف قرار می دهد نه قاذف (طوسی، المبسوط فی فقه الإمامیة ۸: ۱۶). اما اعتبار شرایط

عام تکلیف، یعنی بلوغ، عقل، اختیار و قصد درباره قاذف، مانند هر مکلف دیگری، قطعی بوده و از ضروریات و امور اجماعی فقه است. البته روایاتی نیز وجود دارد که به اعتبار این امور درباره قاذف، دلالت می‌نماید که از جمله آنها، صحیح‌ه فضیل است که پیش از این نقل کردیم. همچنین روایت رفع قلم، مهم‌ترین دلیلی است که اعتبار بلوغ، عقل و اختیار را ثابت می‌کند و دلیل اعتبار قصد نیز حکم عقلی است که قذف کسی که قصد قذف ندارد رابی اثر می‌داند (سبزواری، مهذب الأحکام ۲۸: ۱۴؛ نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام ۴۱: ۴۱۳؛ فاضل هندی، کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحکام ۱۰: ۵۲۴ و خویی، مبانی تکملة المنهاج - موسوعه ۴۱: ۳۰۶).

در قانون مجازات اسلامی سابق در ماده ۱۴۶ آمده است: «... قذف‌کننده، بالغ و عاقل و مختار و دارای قصد باشد...» و ماده ۲۱۷ از مواد عمومی حدود قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، شرایط مرتکب جرم حدی را چنین بیان می‌دارد: «در جرایم موجب حدّ، مرتکب در صورتی مسئول است که علاوه برداشتن علم، قصد و شرایط مسئولیت کیفری، به حرمت شرعی رفتار ارتکابی، آگاه باشد». با توجه به اینکه شروط ذکر شده در ماده ۱۴۶ قانون سابق، همان شرایط عمومی تکلیف و مسئولیت است، این شروط در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، در اقدامی به جا و صحیح، از مواد تحت بحث جرم حدی قذف، حذف شده و در بخش مستقل مواد عمومی حدود قرار گرفته است.

ج) نتیجه مجرمانه

دقت در شروطی که برای قذف لحاظ شده است، نشان می‌دهد که قذف از جمله جرایم مطلقه است که ثبوت و تحقق آن، مقید به حصول نتیجه مورد نظر از آن، نیست. یکی از شروط تحقق قذف که به آن اشاره کردیم، آگاهی قاذف از معنای الفاظی است که برای قذف به کار می‌برد و تفاوتی نمی‌کند که شنونده معنای آن را بداند یا خیر؛ بنابراین، در تحقق قذف، لازم نیست شنونده معنای لفظ را متوجه شده و از شنیدن آن، اذیت شود و صرف اینکه گوینده با علم به معنای لفظ، آن را به کار ببرد، با حصول شرایط دیگر، کافی است. به عبارت دیگر، در محرمات نفسی محض، نتیجه مجرمانه امر ثالثی نیست؛ بلکه نفس رفتار مادی است.

۱-۴. مجازات قذف در فقه امامیه و قانون مجازات اسلامی

با روشن شدن ماهیت، ارکان و شرایط قذف از منظر فقه امامیه و قانون مجازات اسلامی، ضروری است تا به مجازات این جرم از منظر فقه و قانون بپردازیم.

۱-۴-۱. نوع و میزان مجازات

مطابق کتاب، سنت و اجماع، مجازات قذف هشتاد ضربه شلاق، به عنوان حدّ است. خداوند متعال در آیه ۴ سوره نور می فرماید:

«وَالَّذِينَ يَزُمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَبْوَابِ بَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»؛ یعنی کسانی که نسبت زنا به زنان شوهردار می دهند، سپس چهار گواه نمی آورند، هشتاد تازیانه به آنان بزنید و هیچ گاه شهادتی از آنها نپذیرید و اینان، خود فاسق هستند.

همچنین امام صادق علیه السلام در صحیح حریز می فرماید: «القذف یجلد ثمانین جلده، و لا تقبل له شهادة أبدا، إلا بعد التوبة، أو یکذب نفسه» (عاملی، وسائل الشیعة ۲۸: ۱۷۷)؛ یعنی قذف کننده هشتاد ضربه تازیانه می خورد و شهادت وی هرگز قبول نمی شود، مگر اینکه توبه کند یا خود را تکذیب نماید. در معتبره ابی بصیر نیز از امام باقر علیه السلام درباره زنی که مردی را قذف نمود، نقل شده است که فرمود: «تجلد ثمانین جلده» (عاملی، وسائل الشیعة ۲۸: ۱۷۵)؛ یعنی هشتاد ضربه تازیانه می خورد (سبزواری، مهذب الأحکام ۲۸: ۲۴؛ نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام ۴۱: ۴۲۹ و فاضل هندی، کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحکام ۱۰: ۵۳۶).

ماده ۱۴۰ قانون مجازات اسلامی سابق نیز می گوید: «حد قذف برای قذف کننده مرد یا زن، هشتاد تازیانه است» و قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ می گوید: «حد قذف هشتاد ضربه شلاق است».

۱-۴-۲. نحوه اجرای حد قذف

درباره کیفیت اجرای حد قذف باید گفت که اولاً ضربات تازیانه آن، متوسط خواهد بود؛ یعنی شدت آن به میزان شدت تازیانه حد زنا نمی رسد. ثانیاً این حد، از روی لباس متعارف شخص زده می شود و لباس وی درآورده نمی شود. دلیل مطلب اول، سخن امام صادق علیه السلام در معتبره اسحاق بن عمار است که می فرماید: «المفتري یضرب بین الضربین» (عاملی، وسائل الشیعة ۲۸: ۱۹۷)

یعنی افترازننده، بین دو ضربه (ضعیف و شدید) تازیانه خورده می‌شود. ایشان همچنین در سخنی دیگر می‌فرماید: «قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله: الزاني أشدُّ ضرباً من شارب الخمر، و شارب الخمر أشدُّ ضرباً من القاذف، و القاذف أشدُّ ضرباً من التعزير» (همان ۸)؛ یعنی رسول خدا ﷺ فرمود: زناکار، شدیدتر از شارب خوار تازیانه می‌خورد و شراب‌خوار شدیدتر از قذف‌کننده تازیانه می‌خورد و قذف‌کننده شدیدتر از شلاق تعزیری تازیانه می‌خورد. روایات متعدد دیگری نیز وجود دارد که برای این مطلب دلالت دارند (همان).

دلیل مطلب دوم نیز عبارت است از اجماع، اصل عدم تجرید لباس و روایات متعدد؛ از جمله سخن امام صادق عليه السلام در معتبره سکونی که می‌فرماید: «قال أمير المؤمنين عليه السلام: أمر رسول الله صلى الله عليه وآله أن لا ينزع شيء من ثياب القاذف إلا الرداء» (همان)؛ یعنی امام علی عليه السلام فرمودند: رسول خدا صلى الله عليه وآله امر فرمود که به جز عبا، چیزی از لباس قذف‌کننده درآورده نشود. روایات دیگری نیز برای این امر دلالت دارند که جهت اختصار از ذکر آن خودداری می‌شود. (خمینی، تحریر الوسیلة ۲: ۴۷۶؛ سبزواری، مهذب الأحكام ۲۸: ۲۴؛ نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام ۴۱: ۴۳۰-۴۲۹؛ فاضل هندی، کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام ۱۰: ۵۳۶؛ خویی، مبانی تکملة المنهاج - موسوعه ۴۱: ۳۲۰-۳۱۹).

در ماده ۱۵۵ قانون مجازات اسلامی سابق نیز به همین دو مطلب اشاره شده است: «تازیانه بر روی لباس متعارف و به‌طور متوسط زده می‌شود».

۱-۵. موارد سقوط حد قذف

حد قذف در صورت اثبات، ساقط نمی‌گردد؛ مگر در مواردی که بیان می‌کنیم.

۱-۵-۱. تصدیق قاذف توسط مقذوف

اگر مقذوف، به نسبتی که به او نسبت داده شده است، اقرار کند، موضوعی برای قذف باقی نمی‌ماند و اطلاق «إقرار العقلاء علی أنفسهم جائز» که اقرار انسان متعارف عاقل را علیه خود نافذ می‌داند، کافی است تا حد قذف را ساقط نماید (فاضل هندی، کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام ۱۰: ۵۴۰؛ سبزواری، مهذب الأحكام ۲۸: ۲۷؛ خمینی، تحریر الوسیلة ۲: ۴۷۶؛ خویی، مبانی تکملة المنهاج - موسوعه ۴۱: ۳۱۸ و نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام ۴۱: ۴۲۸).

۱-۵-۲. اثبات تحقق زنا با بیئنه

دلیل این مطلب این است که ادله حجیت بیئنه در زنا، عمومیت دارد و آنچه که موجب حد قذف می‌گردد، نسبت ناروا به زنا یا لواط است.

۱-۵-۳. گذشت مقذوف یا ورثه او

اگر مقذوف از حد قذف، گذشت نماید، این حد ساقط می‌شود و دلیل آن، اجماع و نص است؛ از جمله امام صادق علیه السلام در معتبره ضریس می‌فرماید: «لا یعفی عن الحدود التي بيد الإمام، فأما ما كان من حق الناس في حدّ فلا بأس أن يعفی عنه دون الإمام» (عاملی، وسائل الشیعة ۲۸: ۲۰۶) حدودی که اختیار آن به دست امام علیه السلام است، قابل گذشت نیست؛ اما حدی که حق الناس شمرده می‌شود، اشکالی ندارد که از سوی غیر امام علیه السلام بخشیده شود. علاوه بر این دلیل، اصل اولی در حق الناس، قابل اسقاط بودن آن است؛ مگر مواردی که با دلیل خارج شود که در بحث ما چنین دلیلی وجود ندارد (فاضل هندی، کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام ۱۰: ۵۴۰؛ سبزواری، مهذب الأحكام ۲۸: ۲۶؛ خمینی، تحریر الوسیلة ۲: ۴۷۶؛ خویی، مبانی تکملة المنهاج - موسوعة ۴۱: ۳۱۸ و نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام ۴۱: ۴۲۸).

طبق اجماع فقهای امامیه، حد قذف در صورتی که با درخواست مقذوف، جاری نشده باشد یا مقذوف نسبت به آن اعلام گذشت نکرده باشد، به ورثه منتقل می‌شود (فاضل، تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیلة - الحدود ۱: ۴۰۱)؛ علاوه بر اجماع فقها، عمومات ارث بردن حقوق الناس و روایاتی که در خصوص قذف وارد شده است نیز بر این مطلب دلالت دارند؛ از جمله از امام باقر علیه السلام که در صحیح محمد بن مسلم می‌فرماید: «ان کان قال لابنه یا ابن الزانیة و امه میتة - و لم یکن لهما من یاخذ بحقها منه الا ولدها منه - فانه لا یقام علیه الحدّ - لانّ حقّ الحدّ قد صار لولده منها - فان کان لهما ولدٌ من غیره فهو ولیها یجلده - و ان لم یکن لهما ولدٌ من غیره - و کان لها قرابةٌ یقومون باخذ الحدّ جلد لهم» (عاملی، وسائل الشیعة ۲۸: ۱۹۶)؛ یعنی اگر به پسر خود بگوید: ای پسر زن زناکار؛ در حالی که مادری مرده باشد و آن زن جز این پسری که از این شوهر قذف کننده به دنیا آورده است، کس دیگری نداشته باشد تا حق وی را بگیرد، در این صورت، بر این مرد، حد قذف جاری نمی‌شود؛

چراکه حق حد قذف برای پسر این مرد از آن زن ثابت گردیده است، در این صورت، اگر آن زن، فرزند دیگری از غیر این شوهر داشته باشد، آن فرزند، صاحب حق حد قذف بوده و حد جاری می‌شود و اگر فرزند دیگری از شخص دیگر نداشته باشد، ولی خویشانی داشته باشد که درخواست اجرای حد قذف نمایند، قاذف حد قذف می‌خورد (نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام ۴۱: ۴۲۳ و خویی، مبانی تکملة المنهاج - موسوعه ۴۱: ۳۱۶)

حد قذف با گذشت برخی از ورثه، ساقط نمی‌شود و بقیه ورثه می‌توانند حد قذف را به صورت کامل، مطالبه کنند؛ حتی اگر آن باقی مانده، یک نفر باشد. این مطلب بین فقها اختلافی نیست و بلکه ادعای اجماع بر آن شده است. اما اگر همه ورثه، گذشت کنند یا اینکه مستحق درخواست اجرای حد قذف، یک نفر باشد و او گذشت کند، حد قذف بدون هیچ اختلافی، ساقط می‌گردد؛ چراکه حد قذف جزء حق الناس است و از ضروریات دین این است که این نوع حقوق، با گذشت یا مانند آن، ساقط می‌گردد (فاضل هندی، کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام ۱۰: ۵۳۷-۵۳۸؛ نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام ۴۱: ۴۲۳ و خویی مبانی تکملة المنهاج - موسوعه ۴۱: ۳۱۶).

۱-۵-۴. لعان زن به زنا

اگر مردی، همسر خود را قذف کند و سپس او را لعان کند، حد قذف از آن مرد ساقط می‌شود (علامه حلی، قواعد الأحكام ۳: ۱۹۰؛ فخر المحققین حلی، ایضاح الفوائد ۳: ۴۵۱ و شهید ثانی، الروضة البهية (المحشى - سلطان العلماء) ۲: ۳۶۵).

۱-۵-۵. تقاذف

اگر دو نفر یکدیگر را قذف کنند، حد ساقط می‌شود و دلیل این مطلب اجماع و نص روایات است؛ از جمله در صحیح ابن سنان چنین آمده است: «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجلين افتريا كل واحد منهما على صاحبه؟ فقال: يدرأ عنهما الحدّ و يعزّران» (عاملی، وسائل الشیعة ۲۸: ۲۰۱)؛ یعنی از امام صادق علیه السلام در مورد دو مرد که یکدیگر را افترا زدند، پرسیدم، پس حضرت فرمودند: حدّ از آنها ساقط می‌شود و تعزیری می‌شوند. در صحیح حنط آمده است: «سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول أتى أمير المؤمنين عليه السلام برجلين قذف كل واحد منهما صاحبه بالزنا في بدنه، قال: فدرأ»

عنهما الحدّ وعزّهما» (همان ۲۰۲)؛ یعنی شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: دو مرد را که هریک دیگری را نسبت زنا داده بود، نزد امام علی علیه السلام آوردند. حضرت فرمودند: حد از آنها ساقط شده و آن دو تعزیر می شوند.

در فرض مذکور، تفاوتی نمی کند که طرفین به طور مشابه یکدیگر را قذف کنند یا غیر آن باشد؛ یعنی چه هر دو طرف به یکدیگر نسبت زنا یا لواط دهند و چه اینکه یکی به دیگری نسبت زنا و طرف مقابل به او نسبت لواط دهد، حد، ساقط می شود. دلیل مطلب، اطلاق روایات است که هر دو فرض را شامل می شود (سبزواری، مهذب الأحكام ۲۸: ۲۸؛ خمینی، تحریر الوسیلة ۲: ۴۷۶؛ خویی، مبانی تکملة المنهاج - موسوعه ۴۱: ۳۲۰ و نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام ۴۱: ۴۳۱).

ماده ۱۶۱ قانون سابق، چهار مورد اول از موارد سقوط حد قذف را ذکر کرده و ماده ۱۶۲ این قانون نیز مورد پنجم را مستقلاً بیان نموده است. ماده ۲۶۱ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ نیز موارد پنج گانه ذکر شده را بیان کرده است.

۲. قذف در قانون مجازات کشور مصر

قانون مجازات مصر یا «قانون العقوبات المصری» با آخرین اصلاحات خود مشتمل بر ۳۸۰ ماده است که در آن، جرایم بر سه دسته تقسیم می شوند: جنایات، جنحه و خلاف. ماده ۹ این قانون می گوید: «الجرائم ثلاثة أنواع: الأول: الجنایات؛ الثاني: الجنح؛ الثالث: المخالفات». مشابه این تقسیم بندی در ماده ۷ قانون مجازات عمومی ایران مصوب ۱۳۰۴ نیز وجود داشته است.

مواد ۱۰ تا ۱۲ قانون مجازات مصر به تعریف این جرایم می پردازد. ماده ۱۰ این قانون می گوید: «جنایات، جرایمی هستند که مجازات ذیل را به همراه دارند: الاعدام، السجن المؤبد، السجن المشدد، السجن». ماده ۱۴ این قانون درباره سجن مؤبد و سجن مشدد می گوید: «السجن المؤبد و السجن المشدد، هما وضع المحكوم علیه فی احد السجون المخصصة لذلك قانوناً و تشغیله داخلها فی الأعمال التي تعینها الحكومة»؛ یعنی زندان (سجن) ابدی و مشدد، این است که محکوم علیه در یکی از زندان هایی قرار گیرد که قانون برای این موارد، تخصیص داده و وی را مشغول به کارهایی کنند که حکومت مشخص می کند. طول مدت زندان مشدد، ۳ تا ۱۵ سال است. ماده ۱۶

نیز درباره سجن می‌گوید: «العقوبة السجن هي وضع المحكوم عليه في احد السجون العمومية و تشغيلة داخل السجن او خارجه في الاعمال التي تعينها الحكومة المدة المحكوم بها عليه»؛ یعنی مجازات «سجن» این است که محکوم علیه در یکی از زندان‌های عمومی قرار گیرد و وی را در داخل زندان یا خارج از آن، مشغول به کارهایی کنند که حکومت در مدت محکومیت او تعیین می‌کند. در همین ماده مدت سجن را ۳ تا ۱۵ سال ذکر کرده است.

طبق ماده ۱۱ این قانون، «جنحه» به جرایمی گفته می‌شود که مجازات آنها حبس یا جزای نقدی تا ۱۰۰ لیره است. در ماده ۱۸ می‌گوید: «عقوبة الحبس هي وضع المحكوم عليه في احد السجون المركزية او العمومية المدة المحكوم بها عليه»؛ یعنی مجازات «حبس» این است که محکوم علیه در مدت محکومیت، در یکی از زندان‌های مرکزی یا عمومی قرار گیرد. مدت این حبس ۲۴ ساعت تا ۳ سال تعیین شده است. در این قانون، مجازات حبس شامل دو قسم می‌شود: حبس ساده و حبس با کار. ماده ۲۰ قاضی را مکلف نموده تا در مواردی که مجازات محکوم علیه، یک سال و بیشتر باشد، به حبس با کار حکم نماید. ماده ۱۲ قانون فوق، «مخالفات» را جرایمی می‌داند که مجازات آنها از ۱۰۰ لیره بیشتر نیست. بر مبنای این تقسیم‌بندی، قانون مجازات مصر در چهار کتاب تدوین شده است. کتاب اول، کلیاتی را شامل می‌شود که در ۱۱ باب تنظیم شده است و عبارتند از: قواعد عمومی، انواع جرایم و مجازات‌ها (اصلی و تبعی)، تعدد (معنوی و مادی)، شرکت، شروع به جرم، تکرار جرم، تعلیق، اسباب اباحه و موانع مجازات، عفو. این ابواب، در مواد ۱ تا ۷۶ جای گرفته‌اند. کتاب دوم، به «جنحه و جنایات مضر نسبت به مصلحت عمومی و بیان مجازات آنها» می‌پردازد که در ۱۷ باب تنظیم شده و عبارتند از: جنحه و جنایات مضر به حکومت از جهت خارجی و داخلی، رشوه، اختلاس، تقصیرات مقامات و مأمورین دولتی، تمرد نسبت به مقامات و مأمورین دولتی و توهین به آنها، فرار محبوسین و اخفای مجرمین، شکستن مهر (پلمپ) و سرقت اوراق رسمی، غصب عناوین و القاب دولتی، جرایم مربوط به ادیان، از بین بردن اموال عمومی، تعطیل کردن ارتباطات، جرایمی که از طریق نوشته‌جات تحقق می‌یابد، سکه‌های تقلبی غیر رایج، جعل، تجارت در اشیاء ممنوعه و تقلید علامت‌های پستی و تلگرافی. این ابواب، در مواد ۷۷ تا ۲۲۹ جای گرفته‌اند.

کتاب سوم مربوط به «جنحه و جنایاتی که بر آحاد مردم حاصل می‌شود» است که در ۱۶ باب تنظیم شده و عبارتند از: قتل و ضرب و جرح، احراق عمدی، سقط جنین و فروش مایعات یا جوهرهای ناخالص که مضر برای سلامتی است، هتک آبرو و فساد اخلاقی، حبس غیر قانونی و سرقت کودکان و ربودن دختران، شهادت دروغ و قسم کذب، قذف و سب و افشای اسرار، سرقت و غصب، ورشکسته با تقصیر، کلاهبرداری و خیانت در امانت، تعطیل کردن مزایده‌ها و غشی که در معاملات تجاری حاصل می‌شود، قماربازی و بخت‌آزمایی و خرید و فروش نشان معروف لاتاری، تخریب و معیوب کردن و اتلاف، هتک حرمت ملک دیگری، متوقف کردن عملی که مصلحت عمومی دارد و تجاوز به آزادی عمل، تهدید و ترساندن دیگری. این ابواب نیز در مواد ۲۳۰ تا ۳۷۵ از کتاب سوم قانون مجازات مصر آمده است. کتاب چهارم نیز درباره «اخلافاتی است که به راه‌های عمومی تعلق می‌گیرد» و در مواد ۳۷۶ تا ۳۸۰ بیان شده است.

در تمامی ابواب این قانون، مجازات اصلی، منحصر در اعدام، انواع حبس و جزای نقدی است و حتی در کتاب سوم این قانون، در باب قتل و جرح و ضرب از ماده ۲۳۰ تا ماده ۲۵۱ نیز سخن از اعدام، حبس و جزای نقدی در فرض مختلف آمده است و سخنی از قصاص و دیه وجود ندارد؛ بنابراین، در تبیین مجازات‌ها در قانون مجازات مصر، به طور کلی، سخنی از حد و شلاق به میان نیامده است.

۱-۲. بررسی جرم قذف در قانون مجازات کشور مصر

برای بررسی جرم قذف در قانون مجازات مصر، ابتدا باید ماهیت قذف در قانون مزبور را روشن نماییم و سپس عناصر تشکیل دهنده این جرم را تبیین نماییم.

۱-۱-۲. تعریف قذف در قانون مجازات مصر

ماده ۳۰۲ قانون مجازات کشور مصر قذف را چنین تعریف کرده است: «یعد قاذفاً کل من أسند غیره بواسطة إحدى الطرق المبینة بالمادة ۱۷۱ من هذا القانون أموراً لو كانت صادقة لأجوبت عقاب من أسندت الیه بالعقوبات المقررة لذلك قانوناً أو أوجب احتقاره عند أهل وطنه»؛ یعنی قاذف کسی است که به واسطه یکی از راه‌های بیان شده در ماده ۱۷۱ این قانون، اموری را به دیگری نسبت دهد

که اگر این امور صحیح می‌بود، موجب می‌شد تا کسی که این امور به او نسبت داده شده است، به مجازاتی که در قانون برای این عمل تعیین گردیده، مجازات شود یا موجب تحقیر این فرد نزد هم‌وطنان او می‌شد. ماده ۱۷۱ قانون مجازات مصر که در باب چهاردم از کتاب سوم قرار دارد، ناظر به جرائمی است که به واسطه مکتوبات و مانند آن واقع می‌شود. بنابراین می‌توان قذف را طبق این قانون، چنین تعریف نمود: «نسبت دادن جرم یا امور تحقیرکننده به دیگری از طریق گفتار و نوشتار».

۲-۱-۲. عناصر تشکیل دهنده قذف در قانون مجازات مصر

در قانون مجازات مصر نیز قذف به عنوان یک جرم، شامل عناصر قانونی، مادی و معنوی است. عنصر قانونی قذف، مرکب از دو ماده ۳۰۲ (که در تعریف بزه آن را نقل نمودیم) و ۳۰۳ این قانون است که این ماده نیز در بررسی مجازات قذف، بیان خواهد شد.

عنصر مادی جرم، شامل رفتار ارتكابی، اوضاع و احوال و شرایط جرم و نتیجه حاصل از آن است. بر اساس ماده ۳۰۲ قانون مجازات مصر، رفتار ارتكابی جرم قذف، همان «نسبت دادن» جرم یا امور تحقیرکننده به دیگری است. اوضاع و شرایط آن عبارت است از اینکه اولاً آنچه نسبت داده می‌شود، جرم یا امور تحقیرکننده باشد، ثانیاً صحت امور نسبت داده شده، ثابت نشده باشد. شرط اخیر از تعبیر «لو كانت صادقة لأوجبت...» استنباط می‌شود. در این مورد، تأیید یا رد صحت انتساب در مورد جرایم بر عهده دادگاه است؛ اما درباره امور تحقیرکننده، قانون به عرفی حواله داده است که سازوکار مشخصی در این خصوص ندارد. با این وجود، می‌توان رفتارهای خلاف اخلاق و خلاف شرع که در قانون، جرم‌انگاری نشده است را از مواردی دانست که در عرف کشور مسلمان مصر، انتساب آن به دیگری تحقیرکننده محسوب شود. تفاوت «قذف به واسطه تحقیرکننده» با «توهین» در همین مطلب است که در صورتی این امور، موجب تحقیر می‌شود که صحت انتساب آنها ثابت شود.

شرط سوم این است که انتساب از طریق یکی از راه‌های بیان شده در ماده ۱۷۱ این قانون، صورت پذیرد. گرچه ماده ۱۷۱ به موضوع معاونت در جرم از طریق مکتوبات و مانند آن می‌پردازد، اما راه‌هایی که این ماده برای تحریک و تشویق دیگری به ارتكاب جنحه و جنایت ذکر نموده است، در فرض قذف نیز موضوعیت می‌یابد. این راه‌ها چنین بیان شده است: «بقول أو صياح جهر به علناً»

أو بفعل أو إيماءٍ صدر منه علناً أو بكتابه أو رسومٍ أو صوراً أو صور شمسية أو رموزاً أو أية طريقةٍ أخرى من طرق التمثيل جعلها علنية أو بأية وسيلةٍ أخرى من وسائل العلانية؛^۱ یعنی گفتن یا فریاد زدن علنی یا رفتار یا اشاره کردن علنی یا نوشتن یا نقاشی یا عکس یا فتوکپی یا علائم یا همراه قابل نمایش دیگر به صورت علنی.

این ماده، گفتن و فریاد زدن را زمانی علنی می‌داند که یا با یکی از وسایل مکانیکی در اجتماعی عمومی یا در راه عمومی یا هر مکان دیگری که آشکار گردد که رفت و آمد مردم زیاد است و یا به گونه‌ای باشد که کسی که در آن محل است، بتواند آن را بشنود یا از طریق بی‌سیم یا هر وسیله دیگری، آن را انتشار دهد. رفتار و ایما و اشاره نیز زمانی علنی محسوب می‌شود که در اجتماعی عمومی یا راه عمومی یا هر مکان دیگری واقع شود که رفت و آمد مردم زیاد است، یا زمانی که واقع می‌شود، به گونه‌ای باشد که کسی که در مانند این مکان‌ها هست، بتواند آن را ببیند. نوشتن، نقاشی، عکس، فتوکپی، علائم یا همراه قابل نمایش دیگر نیز زمانی علنی است که بین تعداد نامعینی از مردم پخش شود و یا به گونه‌ای عرضه شود که افرادی که در مکان‌ها یا راه‌های عمومی رفت و آمد دارند، بتوانند آن را ببینند و یا برای فروش در هر مکانی، عرضه شود.

در خصوص نتیجه حاصله جرم قذف نیز باید گفت این جرم در قانون مجازات مصر، جرمی مطلق بوده و تحقق آن، مقید به امری نشده است؛ به همین دلیل، صرف نسبت دادن جرم یا امور تحقیق‌کننده به دیگری که صحت آن ثابت نشده باشد، در تحقق این قذف، کفایت می‌کند؛ هرچند مقذوف از چنان طیب نفسی برخوردار باشد که از شنیدن آن ناراحت نشود.

مجازات قذف در قانون مجازات مصر

ماده ۳۰۳ قانون مجازات مصر، مجازات قذف را بیان چنین بیان می‌کند: «يعاقب على القذف بالحبس مدة لا تتجاوز سنة و بغرامة لا تقل عن الفين و خمسمائة جنیه و لا تزيد على سبعة آلاف و خمسمائة جنیه او باحدى هاتين العقوبتين»؛ یعنی شخص به واسطه قذف، به حبس به مدتی که از یک سال تجاوز نمی‌کند (تا یک سال حبس) و به جزای نقدی از ۲۵۰۰ تا ۷۵۰۰ لیره یا به یکی از این دو مجازات، محکوم می‌شود.

این ماده در ادامه، درباره تشدید مجازات قذف نسبت به اشخاص خاص می‌گوید: «فإذا وقع القذف في حق موظف عام أو شخص ذي صفة نيابية عامة أو مكلف بخدمة عامة و كان ذلك بسبب أداء الوظيفة أو النيابة أو الخدمة العامة كانت العقوبة الحبس مدة لا تجاوز سنتين و غرامة لا تقل عن خمسة آلاف جنية و لا تزيد على عشرة آلاف جنية أو إحدى هاتين العقوبتين»؛ یعنی زمانی که قذف در حق کارمند دولت یا شخص دارای صفت نمایندگی عمومی یا ملتزم به خدمات عمومی واقع شود و این قذف به سبب انجام وظیفه یا نمایندگی یا خدمت عمومی باشد، مجازات آن تا ۲ سال حبس و جزای نقدی از ۵۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ لیره یا یکی از این دو خواهد بود. در این مواد، هیچ اشاره‌ای به قابل گذشت بودن این بزه نشده است؛ بنابراین، رضایت بزه‌دیده، مجازات رامتفی نخواهد کرد.

طبق آنچه تاکنون بیان کردیم، قذف در قانون مجازات کشور مصر، در معنایی مشابه افترا در قانون مجازات اسلامی ایران در نظر گرفته شده است؛ با این تفاوت که علاوه بر انتساب جرم به دیگری، شامل انتساب امور تحقیق‌کننده نیز بوده و با توجه به مجازاتی که برای آن در نظر گرفته شده است، این جرم، از جرایم جنحه خواهد بود که مجازات آن، حبس و جزای نقدی است. اما در قانون مجازات اسلامی ایران، قذف که طبق شریعت اسلامی، نوع خاصی از افترا محسوب می‌شود، به صورت مستقل، جرم‌انگاری شده و از جرایم حدّی شمرده می‌شود که مجازات آن نیز شلاق است.

نتیجه

نتایج این پژوهش در چند بند، به طور خلاصه ارائه می‌شود:

۱. قذف با مشتقاتی که دارد، دارای معانی ذیل است: انداختن، جای دور، بالا آوردن، دشنام دادن، نسبت زنا دادن، سخن بدون اندیشه و بدون در نظر گرفتن عواقب آن، سرعت در حرکت، زشت، کناره. در میان این معانی، «انداختن» که از آن تعبیر به «رمی» می‌شود، به عنوان معنای اصلی قذف تلقی می‌شود که با استعمال در جملات مختلف، معانی دیگری یافته است.
۲. معنای اصطلاحی قذف عبارت است از: «الرمي بالزنا، أو اللواط»؛ یعنی تهمت زنا یا لواط زدن.
۳. در قانون کیفری ایران، مواد ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۵۰ این قانون، عنصر قانونی قذف، محسوب می‌شوند.

۴. رفتار مادی فیزیکی قذف، عبارت است از نسبت دادن زنا یا لواط به دیگری با گفتار یا نوشتار.
۵. نسبت دادن زنا و لواط به دو شکل، صورت می‌گیرد: یا به شخص مخاطب، نسبت زنا یا لواط داده می‌شود و یا به غیر مخاطب.
۶. ادله انحصار قذف در نسبت دادن زنا و لواط و عدم شمول آن بر سایر رفتارهای منافی عفت، عبارت است از اجماع و نصوص و اصل عدم.
۷. اوضاع و احوال و شرایط لازم برای تحقق جرم عبارتند از: ۱- صراحت و ظهور عرفی الفاظ در معنای قذف؛ ۲- آگاهی قذف‌کننده از معنای لفظ؛ ۳- شرایط مقذوف؛ یعنی احصان که شامل بلوغ، عقل، آزاد بودن، اسلام و عقیف بودن است؛ ۴- شرایط قاذف که شامل بلوغ، عقل، اختیار و قصد است.
۸. تعریض، قذف محسوب نمی‌شود و نمونه‌ای از آن به این صورت است که کسی به دیگری بگوید: تو حرام‌زاده هستی یا تو حلال‌زاده نیستی و یا مردی به همسر خود بگوید: تو را باکره نیافتم.
۹. جرم قذف از جمله جرایم مطلق بوده و مقید به حصول نتیجه نیست.
۱۰. سوء نیت عام در جرم قذف، عبارت است از قصد استعمال الفاظی که صراحت یا ظهور عرفی در نسبت دادن زنا یا لواط به دیگری دارد و با توجه به اینکه جرم قذف مقید به نتیجه نیست، سوء نیت خاص نیز جزء شروط آن محسوب نمی‌شود.
۱۱. طبق کتاب و سنت و اجماع، مجازات قذف، هشتاد ضربه شلاق به عنوان حدّ است.
۱۲. در اجرای حدّ قذف اولاً شدت ضربات تازیانه، متوسط است؛ به‌گونه‌ای که به شدت تازیانه‌های حد زنا نمی‌رسد و ثانیاً ضربات تازیانه از روی لباس متعارف شخص زده می‌شود.
۱۳. موارد سقوط حدّ قذف عبارتند از: ۱- تصدیق قذف توسط مقذوف؛ ۲- اثبات تحقق زنا به وسیله بیینه؛ ۳- گذشت مقذوف یا ورثه او؛ ۴- لعان زن به زنا؛ ۵- تقاذف.
۱۴. معنای قذف در قانون مجازات مصر عبارت است از: نسبت دادن جرم یا امور تحقیرکننده به دیگری از طریق گفتار یا نوشتار
۱۵. عنصر قانونی قذف در قانون مجازات مصر مواد ۳۰۲ و ۳۰۳ است.

۱۶. عنصر مادی قذف در قانون مجازات مصر به این شرح است: ۱- رفتار ارتكابی شامل نسبت دادن جرم یا امور تحقیرکننده می‌شود؛ ۲- اوضاع و احوال و شرایط قذف عبارت است از اینکه اولاً آنچه نسبت داده می‌شود، جرم یا امور تحقیرکننده باشد؛ ثانیاً صحت امور نسبت داده شده، ثابت نشده باشد و ثالثاً نسبت دهی از طریق یکی از راه‌هایی صورت گیرد که در ماده ۱۷۱ بیان شده است؛ ۳- نتیجه حاصله این است که قذف، جرمی مطلق بوده و مقید به نتیجه نیست.

۱۷. عنصر معنوی قذف در قانون مجازات مصر عبارت است از: ۱- سوء نیت عام که همان قصد انتساب است و ۲- سوء نیت خاص که شرط در قذف نیست.

۱۸. قذف در قانون مجازات کشور مصر، از جمله جرایم جنحه است و مجازات حبس و جزای نقدی به همراه دارد. در قانون مزبور، جرم حدی و مجازات شلاق اساساً وجود ندارد.



فهرست منابع

۱. ابن منظور، ابو الفضل، جمال الدين، محمد بن مكرم. لسان العرب. بيروت: دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع - دار صادر، چاپ ۳، ۱۴۱۴ ق.
۲. ابو الحسين، احمد بن فارس بن زكريا. معجم مقائيس اللغة. قم: انتشارات دفتر تبليغات اسلامي حوزه علميه قم، چاپ ۱، ۱۴۰۴ ق.
۳. اردبيلي محمد علي. حقوق جزای عمومي. تهران: ميزان، چاپ ۲، ۱۳۷۸ ش.
۴. اردبيلي، احمد بن محمد. مجمع الفائدة و البرهان في شرح إرشاد الأذهان. قم: دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، چاپ ۱، ۱۴۰۳ ق.
۵. اصفهاني، حسين بن محمد راغب. مفردات ألفاظ القرآن. لبنان: دار العلم - سوريه: الدار الشامية، چاپ ۱، ۱۴۱۲ هـ ق.
۶. اصفهاني، فاضل هندی، محمد بن حسن. كشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام. قم: دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، چاپ ۱، ۱۴۱۶ ق.
۷. بهجت، محمد تقی، استفتائات، قم: دفتر آیت الله بهجت، چاپ ۱، بی تا.
۸. تبریزی، جواد بن علی. استفتائات جدید. قم، چاپ ۱، بی تا.
۹. جمعی از پژوهشگران. فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت (علیهم السلام) (زیر نظر سید محمود هاشمی). قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (علیهم السلام)، چاپ ۱، ۱۴۲۶ ق.
۱۰. حائری، سید علی بن محمد طباطبایی. ریاض المسائل (ط - الحديثة). قم: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام)، چاپ ۱، ۱۴۱۸ ق.
۱۱. حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (علامه حلّی). قواعد الأحكام في معرفة الحلال و الحرام. قم: دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، چاپ ۱، ۱۴۱۳ ق.
۱۲. حلّی، فخر المحققين، محمد بن حسن بن یوسف. إيضاح الفوائد في شرح مشكلات القواعد. قم: مؤسسه اسماعيليان، چاپ ۱، ۱۳۸۷ ق.
۱۳. حلّی، محقق، نجم الدين، جعفر بن حسن. المختصر النافع في فقه الإمامية. قم: مؤسسة المطبوعات الدينية، چاپ ۶، ۱۴۱۸ ق.
۱۴. _____ . شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام. قم: مؤسسه اسماعيليان، چاپ ۲، ۱۴۰۸ ق.
۱۵. خمینی، سید روح الله موسوی. تحرير الوسيلة. قم: مؤسسه مطبوعات دار العلم، چاپ ۱، بی تا.
۱۶. خوبی، سید ابو القاسم موسوی. مباني تکملة المنهاج. قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام

- الخوئي رحمته الله عليه، چاپ ۱، ۱۴۲۲ ق.
۱۷. سبزواری، سید عبد الأعلى. مهذب الأحكام (للسبزواری). قم: مؤسسه المنار - دفتر حضرت آیت الله، چاپ ۴، ۱۴۱۳ ق.
۱۸. صاحب بن عباد، کافی الكفاة، اسماعیل بن عباد. المحيط في اللغة. بيروت: عالم الكتاب، چاپ ۱، ۱۴۱۴ ق.
۱۹. ابن بابويه، محمد بن علی. من لا يحضره الفقيه. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ ۱، ۱۴۱۳ ق.
۲۰. طریحی، فخرالدین. مجمع البحرين. تهران: کتاب فروشی مرتضوی، چاپ ۳، ۱۴۱۶ ق.
۲۱. طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن. المبسوط في فقه الإمامية. تهران: المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، چاپ ۳، ۱۳۸۷ ق.
۲۲. _____ . النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى . بيروت: دارالكتاب العربي، چاپ ۲، ۱۴۰۰ ق.
۲۳. عاملی، حرّ، محمد بن حسن. وسائل الشیعة. قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام، چاپ ۱، ۱۴۰۹ ق.
۲۴. عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی. الروضة البهية في شرح للمعة الدمشقية (المحشى - كلانتر). قم: کتاب فروشی داوری، چاپ ۱، ۱۴۱۰ ق.
۲۵. فراهیدی، خلیل بن احمد. کتاب العین. قم: نشر هجرت، چاپ ۲، ۱۴۱۰ ق.
۲۶. فیومی، احمد بن محمد مقرئ. المصباح المنیر في غریب الشرح الكبير للرافعي. قم: منشورات دار الرضوي، قم، ایران: چاپ ۱، بی تا.
۲۷. حسینی روحانی قمی، سید صادق. فقه الصادق عليه السلام (لروحانی). قم: دارالكتاب - مدرسه امام صادق عليه السلام، چاپ ۱، ۱۴۱۲ ق.
۲۸. لنکرانی، محمد فاضل موحدی. تفصیل الشریعة في شرح تحرير الوسيلة - الحدود. قم: مرکز فقهی ائمه اطهار عليه السلام، چاپ ۱، ۱۴۲۲ ق.
۲۹. محمود عبد الرحمان. معجم المصطلحات والألفاظ الفقهية. بی تا، بی نا.
۳۰. منتظری نجف آبادی، حسین علی. معارف واحكام نوجوانان. قم: نشر سراسی، چاپ ۱، ۱۴۲۳ ق.
۳۱. نجفی (صاحب الجواهر)، محمد حسن. جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام. لبنان: دار إحياء التراث العربي، چاپ ۷، ۱۴۰۴ ق.
۳۲. واسطی، زبیدی، حنفی، محب الدین، سید محمد مرتضی حسینی. تاج العروس من جواهر القاموس. بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، چاپ ۱، ۱۴۱۴ ق.